

بسمالّٰه الرحمن الرحیم

اولاً خلی خوشحالم و حقه قنأاً خلی متشکرم از کاک حضار، بخصوص برادران و خواهرانی که زحمت کشیده بودند، تحفه ق کردند، مقاله تنظیم کردند، بعد کوشش کردند آن مقاله را خلاصه کردند - یداً بود دگر، مقالها کاملاً خلاصه شده بود - که با ید خدا به ما توفیق بدهد، بتوانیم اصل مقالها را که حالا چاپ کردند، در اختیار گذاشتند، وقت کنیم و انشاءالله بینیم. حالا بنده که اقبال این وقت یداً کردن را بید است داشته باشم، اما دوستان خوب است به اصل مقالات مراجعه کنند و تأمل کنند؛ چون ما با این مقوله کار داریم. همچنین از مجری محترم و عزیزمان آقای دکتر واعظزاده که طبق معمول با سخنان کوتاه، مطالب زیادی را بیان میکنند و با تظاهر کم، عقبی وسیعی از کار را با خودشان این طرف و آن طرف میکنند، تشکر میکنم. واقعاًشان و همکارانشان خلی زحمت میکنند؛ بدانیم.

لازم است یک تشکر ویژه هم از همی دستاندرکاران بکنیم. خوب، این روزها مشاهده میکنیم تبع این گلاو ز شدنهایی که استکبار جهانی و در واقع دشمن درجهی یک آزادی، با کشور ما و با جمهوری اسلامی یداً کرده - سر هم بن قضا ای اقتصادی و آثار آن بر عملکرد مجموعهی حکومت و در زندگی مردم - طبعاً یک دغدغهی عمومی در فضای سیاسی کشور وجود دارد؛ معنی هچکدامان فارغ از این فکر نیستند؛ در این حال این کار اصلی و اساسی و بلندمدت، دچار وقفه و تعطیل نشد؛ معنی تقریباً به طور دقیق، طبق همان برنامه ریزیایی که کرده بودند، این اجلاس در زمان خود تحقق یداً کرد. این، بنده را، هم خوشحال میکند، هم متشکر میکند از همی دستاندرکاران.

جمهوری اسلامی از برگزاری جلسات نشستهای اندشهی راهبردی چند هدف عمده دارد، که این هدفها را ما نمخواهیم فراموش کنیم و از جلوی چشمان خارج نکنیم. یکی این است که کشور در مقولات زربنائی، نیاز شدیدی دارد به فکر، اندیشه، اندیشه شهورزی. خلی از مقولات اساسی وجود دارد، که حالا این چهارمی است که داریم مطرح میکنیم، و ما اینها را احتیاج داریم به این که در آنها اندیشه شهورزی کنیم و فکر را به کار بندازیم. بنده در یک دیدار ماه رمضان در این حسینه که با جمعی از دانشگاهیان بود - حالا اساتید، دانشجو، اادم نیست - آنجا اشاره کردم به سخن یکی از حضار و سخنرانان سال قبل همان جلسه، که به من خطاب کرده بود که شما که این چند ساله اینقدر روی مسئلهی علم و پیشرفت علمی و شکوفایی علمی تکیه میکنید، روی فکر هم تکیه کنید. من فکر کردم دیدم بس از حرف مهمی است. خوب، ما اینجا هم گفتهیم که برویم فکری بکنیم برای فکر، برای اندیشه شهورزی، فعال کردن اندیشهها. البته این مسئله شرائطی دارد، زمنهائی دارد، امکاناتی دارد؛ بعضیاش را داریم، بعضیاش را نداریم، میتوانیم کسب کنیم. این جزو چالشهای اساسی یک ملت است؛ ملتی مثل ما که مانند مرداب یک جانمانده؛ مثل رودخانهی خروشان در جریان است. ما آنجوریم دگر؛ ما در حال جریانیم، داریم پیش رویم. زد و خورد و به این طرف و آن طرف خوردن و مواجه شدن با مانع هست، اما پیشرفت متوقف نمیشود. ما یک چندین ملتی هستیم؛ پیش احتیاج داریم به این که به این مسئله فکر کنیم. بنابراین نیاز شدید کشور به فکر و اندیشه، بخصوص در مقولات زربنائی، یکی از هدفهای این جلسات است.

یک هدف دیگر، اهمیت ارتباط مستقیم با نخبگان است. من ممکن است کتاب شما را بگردم بخوانم؛ اما این فرق میکند با این که سخن شما را از خودتان بشنوم، ولو به صورت خلاصه شده. همی حضاری که اینجا تشریف دارند، این حکم دربارشان صادق است. سخن بکنید گرا بواوسطه تخاطب کنند، بشنوند؛ این هم یک نکتهی مهم است. نکتهی سوم - که این هم نکتهی بسیار مهمی است - زمنهسازی علمی برای دست یافتن به پاسخ سؤالیهای مهم در مقولههای بنیادین است. هم بن طور که بعضی از دوستان اشاره کردید، ما با سؤالیهای مواجهه میکنیم؛ این سؤالیها با پاسخ داده شود. این سؤالیها شبههآفرینی نیست، فقط با این شبهات و گرههای ذهنی نیست؛ بلکه طرح مسائل اساسی - اجتماعیه ماست. با ادعائی که ما داریم، که مگوئیم ما جمهوری اسلامی و نظام اسلامی هستیم، اینها طرح مسائل اساسی است. باید گفت، باید پاسخ داد. آیا این مسئله حل شده است؟ جواب روشنی دارد؛ ندارد؟ در این زمینه، ما احتیاج به کار داریم. این، اهداف این جلسه است.

البته این نشست که امشب داریم و نشستهای سهگانهی قبلی، هچکدام برای این نبود که سخن آخر در اینجا زده شود. نه شما حرف آخر را مزنید، نه بنده حرف آخر را مزنیم؛ اینجا فقط زمنهسازی است. ما نمخواهیم این حرکت را به فتند؛ این جریان به مثابهی یک چشمی جوشندهای، دهنهاش باز شود، تا جوشش راه به فتند. کار اصلی، بعد از این جلسه باید شروع شود؛ که آن هم به دست پژوهشگران و استادان خوشفکر و بانگزه، هم در حوزه و هم در دانشگاه انجام خواهد گرفت. خوب، کارهایی که بعد از نشست اول انجام گرفت - که نشست دربارهی الگوی رانی اسلامی پیشرفت بود - جناب آقای دکتر واعظزاده شرح دادند؛ کارهای خوبی شده، کارهای اساسی شده. نشست بعدی هم که با موضوع عدالت بود، به همان مرکز سپرده شد. نشست سوم دربارهی خانواده بود. کارهای مهمی در این زمینه انجام گرفته؛ چه در مرکز، و چه در برخی مؤسسات تحفه قاتی و مراکز تخصصی. کار دارد پیش رویم. تابلو نداشتن این کار، درخواست خود بنده بود. ما از اول ما ل نبودیم که برای این کار تابلو بزنیم. ما نمخواهیم کار انجام بگیرد؛ وقتی که تحقق یداً کرد،

تابلو پدید آمد. البته اخیراً من به دوستان گفتم برای اینکه این جرئ‌انسانی، بخصوص در مقوله‌ی چالش‌های مثل آزادی، در خارج تحقق پیدا کند، از آقایان درخواست کردیم سه است‌رسانه‌های مرتب‌ی را دنبال کنند، تا صاحب‌نظران، افراد علاقه‌مند، افرادی که احیاناً به خمودگی در این زمینه‌ها دچار شدند، دنبال تک‌بیهانه‌های برای انگ‌زش هستند، آنها بتوانند از جلسهی امشب ما بهره‌مند شوند و وارد جرئ‌ان شوند؛ لیکن ما بنا بر تبلیغات - به معنای متعارف - نداریم. اما درباره‌ی موضوع نشست امشب - معنی مسئله‌ی آزادی - چند تا نکته وجود دارد. بانان‌تی که دوستان کردند، بانان‌تی خلی خوبی بود. معنی واقعاً انسان وقتی گوش می‌کند - که بنده هم مستمع خوبی هستم و حرفها را با دقت گوش می‌کنم - استفاده می‌کند. از همهی این بانان‌تی که دوستان کردند - از بعضی بیشتر، از بعضی کمتر - واقعاً استفاده کردیم نکات قابل توجهی بود. البته این راه من به‌رودرباستی بگویم؛ از مجموع فرمایشات آقایان هم فهمیدیم که چقدر ما در این زمینه خلأ داریم. خود بانان‌تی و تحقیقات شما این باور را که در بنده بود، تشدید کرد، که فهمیدیم ما چقدر در این مسئله کمبود داریم؛ که حالا به این مسئله کمبودمان اشاره خواهیم کرد.

حقیقت این است که بحث آزادی در این غرب‌بها، در همین سه چهار قرن حول و حوش رنسانس و بعد از رنسانس، یک شکوفایی به‌نظری پیدا کرده. چه در زمینه علوم فلسفی، چه در زمینه علوم اجتماعی، چه در زمینه هنر و ادب‌ات، کمتر موضوعی مثل مسئله‌ی آزادی در غرب، در این سه چهار قرن مطرح شده. این یک علت کلی دارد، علت پدیده‌ی هم دارد. علت کلی این است که این بحث‌های بنیادینی اصولی برای اینکه راه بیفتد، یک ماجرا انگ‌زی لازم دارد؛ معنی غالباً یک طوفان این بحث‌های اساسی را به راه می‌اندازد. در حال عادی، بحث‌های چالشی عمیق مهم درباره‌ی این مقولات اساسی اتفاق نمی‌افتد؛ یک حادثه‌های با پیش‌بینی که آن حادثه‌زمنه شود. البته عرض کرده‌ام بان اشاره‌ی به عامل اصلی است - که حالا عامل اصلی را عرض می‌کنم - عوامل جانبی هم هست. آن حادثه در درجه‌ی اول رنسانس بود - رنسانس در مجموعه‌ی کشورهای اروپایی؛ از ایتالیا بگریزید که سرمنشأ بود، بعد انگلستان، فرانسه و جاهای دیگر - بعد از آن مسئله‌ی انقلاب صنعتی بود، که در اواخر قرن هفدهم و اوائل قرن هجدهم در انگلستان به وجود آمد. خود انقلاب صنعتی یک حادثه‌های بود، مثل یک انفجار، که انسانها را به فکر وادار می‌کند، اندیشمندان را به فکر وادار می‌کند. بعد هم در نهمی قرن هجدهم مقدمات انقلاب گریز فرانسه - که زمینه‌ی اجتماعی تحقق یک انقلاب عظیم بود - در منطقه‌های که از این انقلابها نداشت، فراهم شد. البته نظر آن در صد سال، دو ست سال قبل از آن مختصراً در انگلستان اتفاق افتاده بود، لیکن قابل مقایسه نبود با آنچه که در انقلاب فرانسه اتفاق افتاد.

مقدمات انقلاب فرانسه، همان آمادگی داخل مجموعه بود؛ همان چیزی که زیر پوست جامعه وجود داشت و اندیشمندان آن راه می‌دند. من به شما عرض بکنم؛ آن مقداری که امثال مونتسکیو و آروسو از واقعه‌های جامعه‌ی فرانسه استفاده کردند برای گرفتن فکر، واقعه‌های جامعه‌ی فرانسه از فکر آنها آنقدر استفاده نکرده. هر کس نگاه کند، این را خواهد دید. می‌دانید که خود مونتسکیو و اصلاً برون فرانسه بود. واقعه‌های وجود داشت. قبل از اینکه آن انفجار بزرگ سال 1789 اتفاق بیفتد - که خوب، انفجار عظیمی بود؛ چقدر ضایعات، چقدر خرابی‌ها به وجود آورد - در زیر پوست جامعه و شهر و کشور اینقدر حوادث اتفاق می‌افتاد که نشان می‌داد یک چیزی در جرئ‌ان است. حالا در خصوص آزادی، بحث عقل را مطرح فرمودند. نه، من به شما عرض بکنم؛ در انقلاب گریز فرانسه ممکن است چهار تا روشنفکر یک جور حرف می‌زدند، اما در می‌دان عمل روی زمین، آنچه که مطرح نبود، مسئله‌ی عقل و عقلا‌یت و گرایش به عقل بود. نه، اینجا فقط مسئله‌ی آزادی بود؛ عمدتاً آزادی از قید سلطنت و حکومت مستبد مسلط از چند قرن پیش؛ حکومت بورژوازی که بر همی ارکان زندگی مردم مسلط بودند. فقط هم دستگاه دربار نبود، بلکه اشراف فرانسه هر کدام یک پادشاهی بودند. این که شما می‌گویید راجع به باس‌ت‌ل و زندان‌بها باس‌ت‌ل، این مال همان چند صباح که نبود؛ شاید چند قرن گذشته بود و باس‌ت‌ل، همان باس‌ت‌ل بود. معنی وضع، وضع آشفته‌های بود. خوب، آدم‌های صاحبفکری مثل ولتر و روسو و مونتسکیو این وضع را که می‌دیدند، استعداد اندیشیدن و فکر داشتند، به یک جایی می‌رسیدند، یک حرفی می‌زدند؛ حرف‌های آنها هم در واقعه‌یت و در متن عمل در فرانسه اصلاً مورد توجه قرار نگرفت. حالا شما نگاه کنید، نقطه‌هایی که در آن وقت همان بزرگان نطق - مابا و دیگران - کردند، هیچکدام ناظر به حرف‌های مونتسکیو و حرف‌های ولتر و آنها نیست‌همه‌اش ناظر به فساد دستگاه، استبداد دستگاه و انبهاست. واقعه‌یت انقلاب فرانسه این است.

انقلاب گریز فرانسه به یک معنا یک انقلاب ناکام بود. حداکثر از ده سال اودوازده سال بعد از انقلاب، امپراتوری پر قدرت ناپلئون به وجود می‌آید؛ معنی یک پادشاهی مطلق، که پادشاهان قبل از لوئی شانزدهم کشته‌شده‌ی در انقلاب هم اینجور که ناپلئون پادشاهی کرده بود، پادشاهی نکرده بودند! ناپلئون می‌خواست تاجگذاری کند، پاپ را آوردند تا تاج سلطنت را روی سر ناپلئون بگذارد؛ اما ناپلئون اجازه نداد پاپ بگذارد؛ از دست پاپ گرفت، خودش روی سرش گذاشت! حالا آنها در حاشیه و توی پرائنز است. در مقایسه‌ی بانقلاب ما، بنده نیست به این نکته توجه شود: در انقلاب ما آن چیزی که نگذاشت چیزین حوادث و فجایعی پیش بیاید - لاقلاً به یک شکلی، ولو مثلاً خفتن - وجود امام خمینی بود. آن رهبر‌بها که متبوع و منتقد و مطاع عندالکل بود، او بود که نگذاشت و آلامطمئن باش که حالا اگر نه

آنچنان حوادث، حوادثی شبیه آن پیش آمد. در همه این دهه‌ها سالها که ما این انقلاب را ظهور ناپلئون و قدرت گرفتن ناپلئون است، سه گروه بر سر کار آمدند؛ که هر گروه، گروه قبلاشان را کشتند، نابود کردند و خودشان سرکار آمدند؛ باز گروه بعدی آمد، این گروه را نابود کرد و کشت. مردم هم که در نهایت بلبشو و بدبختی زندگی می‌کردند. این انقلاب که رفرانسه بود، انقلاب اکتبر شوروی هم از جهات زیادی هم این جور است - یعنی شبیه انقلاب که رفرانسه است - منتها آنجا یک وضع خاصی بود، و عوامل گوناگون دیگری که به یک شکلی مردم را هدایت و کنترل کرد. بد نیست اینها مورد توجه قرار بگیرد. در محافل که حالا بنده با اینها برخورد دارم - چه محافل تاریخی، چه محافل دانشگاهی اینچنینی - متأسفانه نمی‌بینم که به نکات موجود در این انقلابها توجه کنند.

البته می‌دانید در فرانسسه چند انقلاب اتفاق افتاده. این انقلابی که در پایان قرن هجدهم اتفاق افتاد، انقلاب که رفرانسه است. بعد از حدود چهل سال، یک انقلاب دیگر؛ بعد از حدود بیست سال بعد از آن، یک انقلاب دیگر به وجود آمد؛ یک انقلاب کمونستی. اول این انقلاب کمونستی در فرانسه اتفاق افتاده، که آنجا کمونها را تشکیل دادند.

بنابراین عوامل رشد این حرکت فکری، اینها بود: در درجه اول، رنسانس بود. طبعاً رنسانس یک حادثه‌ی دفعی نبود، اما حوادث فراوانی در طول دوست سال اول رنسانس پیش آمد، که یکسایه مسئله انقلاب صنعتی بود، یکسایه مسئله انقلاب که رفرانسه بود. خود اینها فکر آزادی را مطرح کرد؛ لذا کار کردند. فلاسفه فراوان متعددی هزاران تحقیق و مقاله و کتاب نوشتند. در همهی کشورهای غربی صدها کتاب مدون در باب آزادی نوشته شد. بعد هم که این فکر به امر کاملاً منتقل شد، در آنجا هم هم این طور کار کردند.

تا قبل از مشروطیت، ما یک موقعی از آن قبل که یک موج فکری ایجاد کند تا به فکر مقوله‌های مثل آزادی بگفتیم، نداشته‌یم. مشروطیت فرصت خیلی خوبی بود. مشروطیت حادثه‌ی بزرگی بود، به طور مستقیم مرتبط هم بود با مسئله آزادی؛ لذا جای این داشت که این در آنچه آرام فکر علمی ما را - چه در حوزه‌های روحانی، چه در غیر روحانی - برآشوبد؛ یک طوفانی به وجود آورد و یک کاری انجام دهد؛ کما اینکه کرد. تفکرات مربوط به آزادی آمد مطرح شد، منتها یک نقه صهی بزرگی وجود داشت که این نقه صه نگذاشت ما به آن راه درست در این تفکر بگفتیم و در آن راه پیش برویم؛ آن نقه صه عبارت از این بود که از چند سال قبل از مشروطیت - شاید از دو سه دهه‌ی قبل از مشروطیت - تفکرات غربی بتدریج به وسیله عوامل اشرافی، شاهزاده‌ها و عوامل سلطنت، داخل ذهن یک مجموعه‌های از روشنفکران راه باز کرده بود. روشنفکر هم که می‌گوئیم، در آن دوران اول، روشنفکر مساوی است با اشرافی. یعنی ما روشنفکر را اشرافی نداشته‌یم. روشنفکران درجه اول ما هم این رجال دربار و وابستگان و متعلقه‌ها به آنها بودند؛ اینها از اول با فکر غربی در زمره‌ی آزادی آشنا شدند. لذا شما وقتی که وارد مقوله‌ی آزادی در مشروطیت می‌شوید - که یک مقوله‌ی خیلی پر جنجال و شلوغی هم هست - می‌بینید همان گرایش ضد کلاسیک در غرب که شاخصه‌ی مهم آزادی بود، در اینجا هم به عنوان ضد مسجد و ضد روحانیت و ضد دین بروز پیدا می‌کند. خوب، این یک قیاس معالفارق بود. اصلاً جهت‌گیری رنسانس، جهت‌گیری ضد دینی بود، ضد کلاسیک بود؛ لذا بر پایه‌ی بشرگرایی، انسانگرایی و اومانسم پایه‌گذاری شد. بعد از آن هم همهی حرکات غربی بر اساس اومانسم بوده، تا امروز هم این جور است. با همهی تفاوت‌هایی که به وجود آمده، پایه، پایه‌ی اومانسم است یعنی پایه‌ی کفر است، پایه‌ی شرک است - که اگر مجال بود، بعداً اشاره خواهیم کرد - این هم این آمد اینجا. شما می‌بینید مقاله‌های روشنفکران استمدار روشنفکر، حتی آن آخوند ته‌زده‌ی به تنه‌ی روشنفکر هم وقتی در باب مشروطیت کتاب و مقاله می‌نویسد، همان حرف‌های غربیها را تکرار می‌کند؛ چیزی پیش از آن نیست. این بود که زایش به وجود آمد.

بنابراین، خاصیت فکر تقلیدی این است. شما وقتی که نسخه را از طرف دیگر بردارید برای اینکه همان نسخه را بخوانید و عمل کنید، دیگر زایش معنی ندارد. اگر چنانچه دانش را، انگیزه و فکر و ایده را از او گرفته‌اید، خوب ببله، خودتان به کار می‌افزاید، زایش به وجود می‌آید. این اتفاق نفتاد؛ لذا زایش بعداً به وجود آمد؛ لذا در زمره‌ی نهی کار مربوط به آزادی، هیچ حرف نو، هیچ ایده نو، هیچ منظومه‌ی فکری نو - مثل منظومه‌های فکری که غربیها دارند - به وجود نمی‌آید. خیلی از این صاحبان فکر در غرب، یک منظومه‌ی فکری در خصوص آزادی دارند. هم این نقدهایی که بر اومانسم قدمی انجام گرفته و همچون نقدهایی که بعداً بر نسخه‌های جدید اومانسم و ابرالدموکراسی و آن چیزهایی که بعداً برای اومانسم مثلاً قرن هفدهم شانزدهم است، وارد آوردند، هر کدام برای خودش یک منظومه‌ی فکری است؛ اولی دارد، آخری دارد، پاسخ سؤالات فراوانی دارد. ما یک دانه از آنها را در کشورمان به وجود آوردیم؛ با اینکه منابع ما زیاد است، ما فقر منبعی نداریم - هم این طور که دوستان اشاره کردند - یعنی واقعاً می‌توانیم یک مجموعه‌ی فکری مدون، یک منظومه‌ی کامل فکری در مورد آزادی - که به همهی سؤالات زیوردرشت آزادی پاسخ دهد - تأمین کنیم. البته این کار همت می‌خواهد؛ کار آسانی نیست. ما این کار را نکرده‌یم. ما در این حال که منابع داریم، اما همان منظومه‌های فکری آنها را آوردیم؛ حالا هر کسی به هر جا دسترسی پیدا کرد؛ یکی با اثرش ارتباط داشت، از آنچه که دانشمند اثرش گفته بود؛ یکی زبان فرانسسه بلد بود، از آن که در فرانسسه حرف زده بود؛ یکی با

انگلس آلمان مربوط بود، از آن که با زبان انگلیسی از زبان آلمانی حرف زده بود، تقلید کرد؛ شد تقلیدی. مخالف بن هم که مخالف بن آزادی محسوب شدند، در واقع از هم بن سوراخ گزیده شدند - که هر دو گروه از یک سوراخ گزیده شدند - آنها هم چون دیدند که حرفها، حرفهای ضد بنی است، حرفهای ضد الهی است، با آن مواجه شدند. امروز ما کمبود داریم، ما خلأهای زیادی داریم، شکافهای زیادی وجود دارد؛ و ضمن آنکه منابع داریم، منظومه فکری نداریم. اینجا در جمع امروز، آقای دکتر برزگر - اگر اشتباه نکنم - به نظرم تنها دوستی بودند که یک منظومه ارائه کردند. ممکن است شما آن منظومه را ناقص بدانید و ناقص باشد؛ حرفی نیست. ما با دیدن برویم به سمت منظومه ساز؛ یعنی قطعات مختلف بن پازل را در جای خود بنشانیم، یک ترسیم کامل درست کنیم؛ به این احتیاج داریم. این هم کار یک ذره، دو ذره نیست کار یک جلسه، دو جلسه نیست کار جمعی است و تسلط لازم دارد؛ هم تسلط به منابع اسلامی، هم تسلط به منابع غربی؛ که عرض خواهیم کرد.

خب، دو سه نکته من عرض بکنم. یک مسئله، مسئله تبیین موضوع است. ببینید، دوستان اینجا اشاره کردند به آزادی معنوی. آزادی معنوی به آن معنایی که در بعضی از روایات ما هست و برخی از متفکرین ما مثل مرحوم شهید مطهری به آن اشاره کردند، برترین انواع فضیلتهای انسان است - در این شکی نیست - منتها این، محل بحث ما نیست. اصلاً بحث ما درباره آزادی معنوی به معنای سلوک الهی و قرب الهی و پیش رفتن در وادی توحید - که آدمهایی مثل ملا حسنی نقوی همسانی مرحوم آقای قاضی مرحوم آقای طباطبائی محصول این هستند - نیست؛ بحث ما درباره آزادی های اجتماعی و سیاسی، آزادی های فردی و اجتماعی است؛ مسئله امروز دنیا این است. خیلی خوب، ممکن است ما صد مسئله دیگر هم داشته باشیم که غرب از آنها اصلاً خبر نداشته باشد - هم بن سلوکیهای معنوی و اینها از این قبیل است - خب، آن را هم در جای خودش بحث کنیم. آنچه که ما دنبالش هستیم، آزادی به هم بن معنای متداول و دارج بن محافل دانشگاهی و سیاسی و روشنفکری امروز دنیا است، که راجع به آزادی بحث میکنیم. ما راجع به این هم نخواهیم بحث کنیم. آزادی معنوی به آن معنای سلوک الهی و قرب الهی و نظر الهی و حب الهی و اینها، آن به جای خود یک موضوع دیگر است. به یک معنا، یک آزادی دیگری وجود دارد که میتوان آن را آزادی معنوی دانست و آن، آزادی از چنگ عوامل درونی است که مانع عمل آزاد ما در جامعه میشود، اما مانع آزاداندیشی ما در جامعه میشود؛ مثل ترس از مرگ، ترس از گرسنگی، ترس از فقر. در قرآن به این ترسها اشاره شده است: «فلا تخشوا الناس و اخشون»، (1) «فلا تخافوهم و خافون ان کنتم مؤمنین»، (2) خطاب به بنغمبر: «و تخشی الناس و الله احق ان تخشاه». (3) ترس از سلب امتیازات. فرض کنید ما در فلان دستگاه یک امتیازی داریم؛ اگر این حرف را بزنیم، اگر این آزادی را به خرج دهیم، اگر این امر به معروف را بکنیم، ساقط میشود. طمع موجب میشود که من آب شما را نگویم، با شما آزادانه برخورد نکنم - شمائی که صاحب قدرت هستید - برای خاطر اینکه در شما طمع داریم. احساسات، تعصبات، بغا و غلط، اتحرج؛ اینها هم یک نوع موانع درونی است، که آزادی از اینها را هم میشود اسمش را گذاشت آزادی معنوی. بنابراین ما دو تا اصطلاح در آزادی معنوی داریم: یک اصطلاح، آن اصطلاح اول است که عروج الهی و قرب الهی و حب الهی و اینهاست. آن اصلاً وارد بحث ما نیست، آن یک مقوله دیگر است. دیگری، آزادی معنوی به معنای رها شدن از قیود درونی و پابندی های درونی است که نمگذارد من جهاد بروم، نمگذارد من مبارزه کنم، نمگذارد من صریح حرف بزنم، نمگذارد من مواضع خودم را آشکارا بگویم، من را دچار نفاق میکند، دچار دورویی میکند. در مبارزه با موانع آزادی، این بحث قابل طرح است.

نکته بعدی این است که ما میخواهیم نظر اسلام را بدانیم. ما که با کسی رودرباشی نداریم. ما اگر بخواهیم نظرات منهای اسلام را - هر چه که ذهن ما میپزد و میپرواند - دنبال کنیم، به همان آشفته گانهایی دچار میشویم که متفکرین غربی در زمره نهایی گوناگون مبتلا میشوند؛ هم در فلسفه دچار هستند، هم در ادبیات و هنر دچار هستند، هم در مسائل اجتماعی دچار هستند؛ آراء متضارب گوناگون علیه یکدیگر، که غالباً هم اینها امتداد عملی پیدا نمیکند، نه، ما دنبال این هستیم که ببینیم نظر اسلام چیست.

پس ببینید ما در بحث آزادی، اول بن محدودیت را برای خودمان درست میکنیم. آن محدودیت چیست؟ عبارت است از این که ما نظر اسلام را میخواهیم؛ خودمان را محدود میکنیم به نظر اسلام و چهارچوب اسلامی. این، اول بن محدودیت. در بحث آزادی، از محدودیت ترسیم. چون وقتی گفته میشود آزادی، آزادی در معنای اولی - که با حمل اولی ذاتی مشخص میشود - یعنی رها شدن. کسی که میخواهد درباره آزادی بحث کند، کأنه هر چه زی که اندکی با این رها شدن منافات داشته باشد، برایش سنگ بنماید؛ یعنی دنبال استثناء نگردد. قاعده عبارت است از رهایی مطلق. او دنبال این نگردد که «آلما خرج بالدا» «لاش چیست، که بگویم خب، در این زمره نهایی آزادی نه، در آن زمره نهایی آزادی نه؛ از این چند تا زمره که بگذریم، آزادی بله. این اشتباه را انسان ممکن است در مواجهه با بحث آزادی بکند. من عرض میکنم اینجوری نیست. از اول هیچ پیشفرضی وجود ندارد که بخواهد به ما آزادی مطلق را بدهد - که حالا عرض خواهیم کرد که اصلاً منشأ آزادی در اسلام چیست - از اول چنین پیشفرضی نداریم که یک

آزادی مطلق حق انسان است، متعلق به انسان است، برای انسان ارزش است، حالا بگردیم ببینیم که استثناها کدام است، «ما خرج بالذل لها کدام است؟»، قضیه ۱۴ نجوری نیست. ما از محدودیت نترسیم. همان طور که عرض کردم، اول بن محدودیت ما که دربارهی مباحث آزادی در اسلام حرف میزنیم، این است که مگوئیم در «اسلام»؛ یعنی از اول، چهارچوب درست مکنیم؛ از اول برایش محدوده درست مکنیم. آزادی در اسلام به چه معناست؟ این خودش شد محدوده. نه، بحث ما اصلاً بن است.

در آیهی معروف سورهی مبارکهی اعراف مفرماید: «الَّذِينَ تَبِعُوا رَسُولَ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي جَدُّونَهُ مَكْتُوبًا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ أَمْرَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَحَلَّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتُ وَحُرِّمَ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثُ وَضَعَ عَلَيْهِمْ أَصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ». (۴) بن واضحتر بن آیه در قرآن برای آزادی است، که «أَصْر» را بره دارد. «أَصْر» آن طنابهایی است که به پای پیغمبر میبندند تا باد آن را نبرد؛ یعنی آن را متصل مکنند به زمین. «وَلَكِنَّ اخْتِلافاً فِي الْأَرْضِ»؛ (۵) بن اخلاص الی الأرض است. «أَوَاصِر» ما آن چیزهایی است که ما را میچسباند به زمین، مانع پروازمان م شود. «غُل» هم که غل است دیگر، غل و زنج را است که پیغمبر آمده است غل و زنج را بردارد. در هم بن آیه، قبل از آنکه «ضَعَّ عَلَيْهِمُ أَصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» را بگویم، مگویم: «وَحَلَّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتُ وَحُرِّمَ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثُ». خوب، حلال و حرام یعنی چه؟ حلال و حرام یعنی حد گذاشتن، منع کردن؛ ممنوعیت همراهش است. از وجود محدودیت و ممنوعیت در ذهنمان، هنگامی که راجع به آزادی بحث مکنیم، اصلاً با نداشته باشیم.

بعضی از آقایان گفتند تفاوتی جوهری بن نگاه به آزادی و نظر به آزادی در اسلام و در غرب وجود دارد؛ حالا بخصوص در غرب، لبرالسم را مطرح کردند؛ که البته مکاتب دیگر هم هست، لکن همه در آن جهت شریکند. بله، راست است؛ همه بن تفاوتی که آقایان گفتند، وجود دارد؛ لکن مهمتر بن تفاوت این است: در لبرالسم، منشأ آزادی، به عنوان حق با عنوان تک ارزش، عبارت است از تفکر انسانگرائی - اومانسم - چون محور عالم وجود و محور اختیارات در این عالم کون عبارت است از انسان؛ آن هم بدون اختیارات معنی ندارد؛ پس با اختیارات و آزادی داشته باشد. البته این اختیارات، غریزاتی است که «جبر و اختیار» است. جبر و اختیار را هم بعضی از آقایان مطرح کردند. بحث اختیاراتی که در جبر و اختیار مکنیم، این است که انسان «توانائی انتخاب» دارد - توانائی ذاتی و طبیعی دارد - اما در اینجا که صحبت انتخاب مکنیم، مگوئیم «حق انتخاب» دارد. بن توانائی انتخاب حق و حق انتخاب، تک ملازمهی قطعی وجود ندارد. البته م شود تک ملازماتی برایش فرض کرد، اما اینجوری معلوم نیست قانعکننده باشد. پس آنچه که آنها مگویند، این است؛ آنها مگویند انسان، محور است؛ یعنی در واقع خدای عالم وجود، انسان است و نمیتواند بدون قدرت انتخاب و بدون اراده، وجود داشته باشد. یعنی بدون اعمال اراده - که همان معنای دیگر آزادی است - امکان ندارد که ما فرض کنیم انسان، صاحب اختیار عالم وجود است. این، پای بحث آزادی است. این، مبنای تفکر اومانستی دربارهی آزادی است.

در اسلام مسئله بکلی از این جداست. در اسلام مبنای اصلی آزادی انسان، توحید است. البته دوستان بعضی از موارد دیگر را هم ذکر کردند - آنها هم درست است - اما آن نقطهی کانونی، توحید است. توحید فقط عبارت نیست از اعتقاد به خدا؛ توحید عبارت است از اعتقاد به خدا، و کفر به طاغوت؛ عبودیت خدا، و عدم عبودیت غیر خدا؛ «تَعَالُوا إِلَيَّ كَلِمَةً سَوَاءٌ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً». (۶) مگویم «لَا نُشْرِكُ بِهِ أَحَداً» - البته تک جایی هم «أَحَداً» دارد، اما اینجا اعم از آن است - مفرماید: «وَلَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً»؛ هیچ چیزی را شرک خدا قرار ندهیم. یعنی شما اگر از عادات بگذریم، بی روی کنیم، این برخلاف توحید است؛ از انسانها بی روی کنیم، هم بن جور است؛ از نظامهای اجتماعی بی روی کنیم، هم بن جور است - آنجائی که به ارادهی الهی منتهی نشود - همهی آنها شرک به خداست، و توحید عبارت است از اعراض از این شرک. «فَمَنْ كَفَرَ بِالطَّاغُوتِ وَؤْمِنَ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ»؛ (۷) کفر به طاغوت وجود دارد، بعدش هم ایمان به خدا. خوب، این معنایش همان آزادی است. یعنی شما از همهی قیود، غریزاتی عبودیت خدا، آزادیم.

بنده سالها پیش در نماز جمعهی تهران، ده پانزده جلسه راجع به هم بن بحث آزادی صحبت کردم؛ آنجا به تک مطلبی اشاره کردم و گفتم ما در اسلام، خودمان را بندهی خدا مدانیم؛ اما بعضی از ادیان، مردم و خودشان را فرزند خدا مدانند. گفتم این تک تعارف است؛ فرزند خدا هستند و غلام هزاران انسان، غلام هزاران شیء و شخص! اسلام این را نمگویم؛ مگویم فرزند هر کس مخواهی، باش فقط با غلام خدا باشی، غلام غیر خدا نباشی. عمدهی معارف اسلامی که در باب آزادی وجود دارد، ناظر به هم بن نکته است.

این حدیث معروفی که هم از امیرالمؤمنین نقل شده، هم ظاهراً از امام سجاد نقل شده، من در ذهنم هست که از امام هادی (علیه السلام) هم نقل شده، مفرماید: «أَوْ لَا حَرَّ دَعَىٰ هَذِهِ اللَّمَاطَةَ لِأَهْلِهَا» - این آزادی است - آقا آزادهای نیست که این متاع پست را - لماطه را، آب بینی آدهان - وان پستی را - جلوی اهلش بندازد؟ خوب، تا اینجا چیزی فهمیده نم شود. معلوم م شود که هر کسی است که این را جلوی اهلش بندازد، خودش دنبال این نرود. بعد

مگوید: «فلس لآنفسکم ثمن الالجنة فلا تبعوا بها رها»؛ (8) قیمت شما فقط بهشت است. معلوم می‌شود که برای آن لفاظیه می‌خواستند قیمت بپردازند؛ یعنی آن لفاظیه را می‌دادند که نفس آن را ببرند، هستی آن را ببرند، هویت و شخصیت آن را ببرند؛ بحث معامله در کار بوده، از آن معامله نمی‌کند. اگر بناست معامله کند، چرا نفسان را در مقابل آن لفاظیه می‌دهد؟ فقط در مقابل بهشت و عبودیت خدا بدهد. بنابراین نقطه‌ی کانونی، آن است. البته یک نقطه‌ی کانونی دیگر هم وجود دارد که عبارت است از همان کرامت انسانی، که هم در «فلس لآنفسکم ثمن الالجنة» آن را نشان می‌دهد؛ که دیگر حالا وارد این قضیه نشویم.

یک نکته‌ی دیگر این است که ما در تمسک به منابع اسلامی - که هم به طور کلی بعضی از آقا این اشاره کردند، منابع قرآنی و غیر قرآنی و حدیثی، فراوان وجود دارد؛ که باز بنده در همان سلسله سخنرانیهایی آن وقت، فرصت و مجال داشتم، گشته بودم و مبالغه را به یاد کرده بودم، که آنها را در نماز جمعه می‌خواندم - فقط نباید به دنبال آن باشم که اثبات کند بحث درباره‌ی آزادی، هدیه‌ی غرب و هدیه‌ی اروپا به ما نیست. چون گاهی برای آن استفاده می‌کنیم، که آقا چرا بعضی از غربی‌ها هم گویند این مفاهیم را اروپایی‌ها به ما دادند؛ نه، قرنهای پیش از پیداشدن آن مباحث در اروپا، بزرگان اسلام آنها را گفته‌اند. خیلی خوب، این یک فایده است اما فقط این نیست. ما باید به منابع مراجعه کنیم، برای اینکه بتوانیم آن منظومه‌ی فکری مربوط به آزادی را از مجموع این منابع بگیریم.

نکته‌ی دیگر این است که ما درباره‌ی آزادی، از چهار منظر می‌توانیم بحث کنیم: یکی از منظر حق، به اصطلاح قرآنی، نه به اصطلاح فقه و حقوق؛ که حالا مختصر توضیح عرض خواهیم کرد. یکی از منظر حق، به اصطلاح فقه و حقوق؛ حق، ملک، حق در قبال ملک. یکی از منظر تکلیف. یکی هم از منظر ارزش‌گذاری، نظام ارزشی. به نظر من از همه مهمتر، آن بحث اول است که ما راجع به آزادی از منظر حق، به اصطلاح قرآنی عمل می‌کنیم. حق در اصطلاح قرآن - که شاید تعبیر «حق» به شایسته‌ترین مرتبه در قرآن تکرار شده؛ خیلی چیز عجیبی است - یک معنای عمیق و وسیعی دارد؛ که حالا آنچه به طور خلاصه و مجمل در دو کلمه شایسته بشود یک معنای سطحی از آن داد، به معنای دستگاه نظاممند و هدفدار است. خدای متعال در آیات متعددی از قرآن می‌گوید: همهی عالم وجود بر حق آفریده شده؛ «ما خلقناهما الا بالحق»؛ (9) «خلق الله السماوات و الارض بالحق»؛ (10) یعنی این دستگاه عالم وجود و دستگاه آفرینش - از جمله وجود طبیعت انسان، منهای مسئله اختیار و اراده در انسان - یک دستگاه ساخته و پرداخته و به هم پیوندزده متصل به یکدیگر و دارای نظام و دارای هدف است. بعد از آن هم این مسئله را درباره‌ی تشریح به آن می‌کنند. در مورد تکوین، به برخی از آیات اشاره کردم. در مورد تشریح می‌فرماید: «نزل الكتاب بالحق»؛ (11) «ارسلناك بالحق بشرا و نذرا»؛ (12) «لقد جائت رسل ربنا بالحق»؛ (13) این حق، همان حق است که آن در عالم تکوین است، این در عالم تشریح است. این معنای شایسته آن است که عالم تشریح، به حکمت الهی، صددرصد منطبق با عالم تکوین است. اراده‌ی انسان می‌تواند یک گوشه‌ای از آن را خراب کند. البته چون منطبق با عالم تکوین است و جهت، جهت حق است - یعنی آنچه که باید باشد، حکمت الهی آن را اقتضاء کرده - لذا در نهایت، آن حرکت عمومی و کلی غلبه پیدا می‌کند بر همهی این کارهای جزئی‌هایی که تخطی و تخلف و انحراف از این راه است بنابراین تخلفهایی ممکن است انجام بگیرد. این عالم هستی است، این هم تشریح است. خوب، یکی از مواد این عالم، اراده‌ی انسان است؛ یکی از مواد این تشریح، آزادی انسان است پس این حق است. با این دید به مسئله آزادی نگاه می‌کنیم، که آزادی حق است در مقابل باطل.

یک نگاه هم از لحاظ حق به اصطلاح حقوقی است، که عرض کردیم این توانایی مطالبه کردن را به او می‌دهد - یعنی دارای یک خصوصیتی است که می‌تواند چیزی را مطالبه کند - که این تفاوت می‌کند با آن بحث اختیاری در حق انتخاب در جبر و اختیار.

یکی هم مسئله تکلیف است، که آزادی را از دیدگاه یک تکلیف با دیدگاه کنونی اینجور نیست که بگویم خیلی خوب، آزادی چیزی خوبی است، اما من این چیز خوب را نمی‌خواهم. نمی‌شود، با انسان به دنبال آزادی باشد؛ هم آزادی خود، و هم آزادی دیگران؛ نباید اجازه بدهد که کسی در استضعاف و ذلت و محکومیت باقی بماند.

ام‌المؤمنین (علیه السلام) فرمود: «لا تکن عبداً رکا و قد جعلک الله حراً»؛ (14) قرآن هم فرموده است: «ما لکم لا تقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین»؛ (15) یعنی شما موظفید آزادی دیگران را هم تأمین کنید، ولو با قتال؛ که حالا اینها دیگر بحثهای گوناگون است.

چهارمین نقطه هم ارزش است که این در نظام ارزشی اسلام، از عناصر درجه‌ی اول است البته همان آزادی‌هایی که موجود است.

خب، من آخر این حرف‌ها را این قرار بدهم که ما حالا که می‌خواهیم درباره‌ی مسئله آزادی بحث کنیم و تحقیق کنیم و پژوهش کنیم و پیش برویم، نسبتاً با نظرات غربی چه باشد؟ این یک نکته‌ی اساسی است. خوب، بحثهایی که آقا این و خانها کردید، همه نشان می‌داد که یک فاصله عمیقی بین نگاه و نگرش اسلام و نگاه و نگرش غرب وجود دارد؛ و درست هم هست، هم این است. منشأ اصلی هم - هم به طور کلی عرض کردیم - این است که ملاک و معیار

آزادی در آنجا بحث انسانسالاری است، در آنجا بحث خداسالاری است، عبودیت خداست، توحید الهی است. بن به جای خود محفوظ. یک وقت ما نگاه کنیم به نظرات غربی، ملاحظه کنیم بن نظرات خروجی خوبی نداشتهاند؛ واقعاً قضیه این است دیگر. حالا بن همه متفکر بن برجسته و بزرگان - کانت و گاندی و گران - راجع به آزادی حرف زدهاند و مطالبی گفتهاند؛ کوحالا؟ کجای دنیا غرب از لحاظ عمل، رفتارشان منطبق است با آن چه زهائی که آنها گفتهاند و آنها خواستهاند؟ آن محدود تهائی که آنها مراعات کردهاند و ملاحظه کردهاند، وجود ندارد. اگر فرض کنیم بن چه زئی که امروز در واقعیت غرب ملاحظه کنیم، عملاً ترجمه عملی آنهاست، پس آنها هم خلی وضعیت بد بودند؛ چون امروز وضعیت غرب از لحاظ آزادی، وضعیت بسیار بدی است؛ یعنی به هیچ وجه قابل دفاع نیست. در غرب، امروز آزادی اقتصادی به هم بن شکلی است که آقا بن آنجا اشاره کردند. در حوزه اقتصادی: تصاحب موقعت تهائی اقتصادی به وسلهی اشخاص معدود. اگر کسی توانست با زرنگی باقلب ابا هر شکل دیگری، خودش را به باشگاه توانگران اقتصادی برساند، همه چه زمال اوست. البته در آمریکا نگاه نمکنند به سابقهی اشرافگر؛ برخلاف اروپا و ستهای اروپائی که آنها یک مقداری به آن مسائل اهمیت میدادند؛ در گذشته بیشتر، در حالا کمتر. در آمریکا آنجور سابقههای اشرافی و خانوادگی و آنها وجود ندارد. آنجا هر کسی - ولو یک باربر، یک حمال - بتواند یک وقت از یک موقعتی استفاده کند و خودش را به آن نقطهی بالای سرمایه داری برساند، در ردیف آن سرمایه دارهاست و از امتیازات برخوردار میشود و امتیازات مال آنهاست. در آن منسوری که آمریکا آنها در دست کردند، یکی از بزرگان و پشروان و بنگذاران آمریکا کای امروز - که مال دو سه سال قبل است و من الان آدم نیست کدماشان است؛ تقریباً اندکی پیش از انقلاب کبفرانسه، که در آمریکا آن حوادث اتفاق افتاده و دولت آمریکا کاشک شده - مگوداداری کشور آمریکا با یک دست همان کسانی انجام بگیرد که ثروت کشور آمریکا کادر دست آنهاست. آن یک اصل کلی است، هیچ ابائی هم نمکنند. ثروت کشور دست آن عده است، آنها هم با یک کشور را اداره کنند؛ درست نقطهی مقابل آنچه که برادر عزیزمان خواهند با تعاون آنها درست کنند، که همه حق مدرت داشته باشند، ولو یک سهم داشته باشند. خب، آن آزادی اقتصادشان.

در زمینه سیاسی هم شما بن بازی تراحمات دوحزبی را ملاحظه کنید که صحنهی سیاسی را در انحصار خودشان درمآوردند و قطعاً کسانی که وابستهی به آن احزاب هستند، مراتب و اندازهایشان بسیار کمتر از یک درصد است. اصلاً بن احزاب امتداد حققی و واقعی در بطن جامعه ندارند؛ در واقع باشگاههایی هستند برای تجمع یک عدهای. آنهائی که مآورد رأی میدهند، ابه شعارها فریب بخورند، تحت تأثیر تسلط رسانهای هستند که فوقالعاده در غرب غنی و پیشرفته است؛ بخصوص در آمریکا که واقعاً فاصلههاش با ما فاصلهی زمین تا آسمان است از لحاظ توانائی آنها در تبلیغ و دیگرگون کردن واقعیتها - سه راه سه نشان دادن، سه راه سه نشان دادن - فوقالعاده در آن زمینهها پیشرفته و کارآمدند. به آن وسلهها مردم را میکشند.

در زمینه مسائل اخلاقی هم هم بن همجنسبازی است که آن خواهر عزیزمان زمان آمدند گفتند؛ هم بن مفاسدی که وجود دارد. البته برخی قود هنوز باقی است. آن قود هم آدم حدس میزند که بزودی از بن خواهد رفت؛ یعنی ازدواج با محارم، زنا با محارم؛ منطقی هیچ معنی ندارد برای آنها داشته باشد. اگر فرض کنیم ملاک و جواز همجنسبازی و زندگی مشترک بدون همسری، ممل انسان است، خب یک نفر هم ممل پدیده کند فرضاً با محارم خودش یک چند بن فجوری را انجام دهد؛ چرا با مانعی وجود داشته باشد؟ معنی منطقی وجود ندارد. قاعدتاً هم آن موانع از بن خواهد رفت، آن موانع هم از آنها گرفته خواهد شد.

بنابراین واقعیتهای جامعهی غربی، خلی واقعیتهای بد، تلخ، زشت و بعضاً نفرتانگه است؛ نه عدالتی هست، نه چه زئی هست؛ تبعیض هست، زورگویی هست؛ در زمینه مسائل جهانی، جنگافروزی هست. برای اینکه کارخانههای تولید اسلحه به پول و نوائی برسند، بن دو ملت جنگ به راه مآندازند، برای اینکه آن کارخانه ورشکست نشود! مآند کشورهای خلیج فارس را از ایران، از جمهوری اسلامی م ترسانند، برای اینکه به آنها فانتوم بفرشند، م راژ بفرشند! آن کارها به طور دائم دارد انجام میگردد.

با مقولات شریف - مقولهای مثل حقوق بشر، مقولهای مثل مردمسالاری - برخورد گزینشی م شود؛ برخوردهای بسیار بد و غیر اخلاقی با آن مقولات انجام میگردد. بنابراین وضعیت واقعیتهای کنونی زندگی در غرب، همان غربی که فلاسفه آن همه در باب آزادی حرف زدهاند، وضعیت واقعاً بدی است.

انسان به آن نظرات نگاه کند، پس آن نظرات را رد کند؛ آن یک جور نگاه است. بنده معتقدم که آن نگاه را بنا بد مطلق کرد. بله، آن واقعیتها تا حدود زیادی نشاندهندهی آن است که آن متفکر بن که از خدا دور شدند و خودشان را از هدایت الهی مستغنی افتند و فقط به خودشان متکی شدند، دچار گمراهی شدند؛ خودشان را گمراه کردند، قومشان را هم گمراه کردند؛ خودشان را جهنمی کردند، قومشان را هم جهنمی کردند؛ در آن تردید نیست. منتها من آنجور فکر میکنم که مراجعهی ما به نظرات متفکر بن غربی، با تضارب آرائی که آنها دارند، با شکسوتی در آن زمینه نمی

فکر آرائی و منظومه آرائی و چگونگی موضوعات کنار هم، برای متفکرین ما مفید خواهد بود، به یک شرط و آن شرط، عدم تقلد است؛ چون تقلد، ضد آزادی است؛ نباید تقلد انجام بگیرد؛ اما نوع کار آنها می‌تواند به شما کمک کند. ما حرفه‌ای‌دگري هم اینجا نوشته بودیم، که در ساعت خدای در شد؛ مخصوصاً برای خود بنده که این ساعت معمولاً بنا دارم به یاد نباشم و من این ساعت به یاد نستم. حضور آقا این محترم و خواهران و دوستان عزیزان، نشاطی به انسان می‌دهد که خواب از انسان دور می‌شود. گفت: «آنکه رسی به دوست که بخوابد و خور شوی». «خواب» ش فعالاً امشب اینجا بخوری شد که تأخیر افتاد، اما «خور» ش در خدمت آقا این هسته می‌انشاءالله!

والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته

- (1) مائده: 44
- (2) آل عمران: 175
- (3) احزاب: 37
- (4) اعراف: 157
- (5) اعراف: 176
- (6) آل عمران: 64
- (7) بقره: 256
- (8) تحفالعقول، ص 390
- (9) دخان: 39
- (10) جا: 4: 22
- (11) بقره: 176
- (12) بقره: 119
- (13) اعراف: 43
- (14) نهج البلاغه، نامه‌ی 31
- (15) نساء: 75